



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۱/۰۵

حنیف رهیاب رحیمی

بحر طویل عیادت دوست

هفته پیش، بر اینکه کنم دور ز دل غصه و تشویش،
شدم راهی به دیدار شیر آغای دل آزرده و دل ریش/ آن دوست عزیز و شفیقی و آن یار قدیمی که از دیر زمان
بوده مرا هم سخن و همره و هم پیاله و هم کیش.
که بگیرم دل رنجیده و غم‌دیده و افسرده او را به بر خویش، دلش را که شده ریش ز تشویش و دهم یاری و دل‌داری
و تیمار کم و بیش.
دفعه پیش که دیدم رخ زارش/ ناقراری و قرارش/ تن رنجور و نحیف و حرکات بی رمق و حالت بی حال و
نزارش،
علت آنهمه افسردگی و سستی او پرسیدم و گفتا:
که ای جان برادر، روزگاریست شده حال و مزاجم بد و از بد شده بد تر،
که اگر عطسه زخم ناف رود،
سرفه کنم خله زند معده و شکمیه و هم کرده و هم روده به یکسر،
و اگر خنده کنم باد خجالت شوه بیرون و کنم جامه خود تر،
و شود پیش همه از خود و بیگانه مرا نام و نشان انجر و بنجر و کند در بدر و خاک بسر یا شوم شرمنده و ابتر.
یادم آمد که همان روز به تکرار بریش گفته بودم که:
برای تو بود حتمی و لازم/ بدن تندرست و صحت سالم
که چون اکرم و گل مامد و شیرعلی و قاسم،
به هر صبح و به هر شام به چمن ها و سرکها و خیابان شوی عازم،
و به هر روز کنی توش و هم ورزش لازم و بدن را بزنی پایین و بالا،
که عرق تر بکند پیش و پس و گردن و دور کمرت را همه یکجا،
و تو بهره بگیری ز صحت‌مندی و آزاد شوی زین همه بیماری و خواری سراپا.
شود این درد تو درمان، و رها گردی ز اندیشه بیماری و غمها.
و شیر آغای رفیق که مرا خوانده برادر،
به حرفم کرد باور،
و به هر روز، گهی صبح و گهی شام،
بیرون مانده ز دروازه خود گام،
گهی می دود و گاه سر سبزه چمنی می لمد و تا که توان داشت گهی می خمد و می چمد و می تپد و می رمد تا
که از نعمت ورزش بگیرد بهره، شود آدم فربه و توانا و شود مثل جوانا.
مگر افسوس مه پیش، که تکلیف دل و معده و هم روده و پسخانه و پیشخانه او شد ز حد افزون،
بسی مضطرب و بیخود و محزون،
ز جا خاسته از خواب و با البسه خواب،
بسر بسته کدام پله جوراب،
بلنجور و جولمبور و با چشمان پر از خواب،
روان گشت و دوان گشت بهر سوی گهی ایرغه گهی تیز و چون خر خرکار، گهی سست و گهی شیخ و گهی راست
و گهی کج گهی تند و گهی تیز، که ناگه سگ همسایه و سگهای ایلا گشت در آن کوچه

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

چون آن تنه و آن توشه و آن شکل و شمایل چو ملنگان بدیدند،
شدند جملگی دلشاد و زدند ناله و فریاد،

که بگیرید و نمانید و بقایید و بخایید و زنید حمله/ در این صبح کنیم میله و بدمستی و خوشحالی و کارش بکنیم
زار . کنیم و پشمش همه را باد/ کنیم جامه و لنگوته و پراهن و تنبان او را پاره و برباد. که این کیست و کجاییست
درین ملک و درین شهر که ندارد خیر از فلسفه بند/ که بحکم ملک الموت همه چیز شده ممنوع و در بند/ سخن
بند، در مکتب و دانشکده ها بند، سخن بند، حمام بند، سفر بند و سپورت بند خلاصه همگی بند.
آن سگان یله گرد گرگ صفت از پس و شیرآغای بیچاره شده پیش به فرمان امیر سقله و بی ادب و بی هنر خویش/
زدند حمله به آن مردک درویش.
یکی از از سر زانو، دیگری از پس گردن، یکی از پس باسن، خو خلاصه گله بی ادب و بی خرد و بی شرف
هریک ز کم و بیش،

زدند نیش به اندام شیر آغا به پس و پیش و نمودند لباسش به تنش ریش و خودش را به زمین لیش.
چون من از قصه خبر گشته ام امروز بر اینکه کنم دور ز سر غصه و تشویش،
بصد ترس و به صد لرز نیت کرده ام تا اینکه روم دیدن آن مردک بیچاره و درویش
و یکبار بکنم دیدن شیرآغا جان خویش.

(پایان)